

• دریافت ۹۶/۲/۱۱

• تأیید ۹۶/۰۹/۵

بررسی محتوایی مولدیه‌های ابن زمرک اندلسی

محمدعلی آذرشب*، علی باقر طاهری نیا**

محمد دزفولی***، افسانه قاسم پور****

چکیده

ابن زمرک، شاعر و وزیر دولت بنی‌الاحمر در اندلس، اشعار بسیاری در مدح رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه) دارد. این اشعار، از آن جهت که در جشن‌های حکومتی میلاد پیامبر خوانده می‌شد، مولدیه نامیده شد. بررسی این مولدیه‌ها نشان می‌دهد ابن زمرک مضامینی قالبی و مشخص را محور شعر خود قرار می‌دهد که در همه مولدیه‌ها تکرار می‌شوند. در این مولدیه‌ها، بعد از مقدمه تغزلی، شاهد دو تخلص هستیم: نخست تخلص از مقدمه به مدح پیامبر و سپس تخلص از مدح پیامبر به مدح امیری که برگزارکننده جشن میلاد پیامبر بود. در تخلص نخست، وصف ناقه و قافله‌های رهسپار حج دست‌مایه شاعر برای گذار از مقدمه و انتقال به موضوع اصلی است. در بخش اصلی، پرداختن به حقیقت محمدی، مسئله قدیم بودن پیامبر، فاتح رسل بودن او و خبر دادن کتاب‌های آسمانی از آمدنش، ذکر معجزات و شفاعت‌خواهی از ایشان مهم‌ترین محورهای مدح به‌شمار می‌روند. در تخلص به مدح امیر، شاعر واژه «الله» را محور قرار می‌دهد و با آن، بخش مدح نبی را به بخش مدح امیر پیوند می‌زند. تکرار مفاهیم و تکنیک‌های پردازش و نیز ترتیب مشخص چینی مطالب در ساختمان مولدیه‌های ابن زمرک، از معایب این مولدیه‌هاست.

واژگان کلیدی: ادبیات اندلس، ابن زمرک، مدح النبى، مولدیه، تخلص.

dr.azarshab@gmail.com

btaheriniya@ut.ac.ir

dezfooli@ut.ac.ir

altappe55@gmail.com

*استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران.

**استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران.

***استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران.

****دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران.

مقدمه

رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه) از ممدوحین برجسته شعر عربی است. اعشی، کعب بن زهیر، حسان بن ثابت انصاری، ابن نباته، صفی‌الدین حلی و بسیاری دیگر، قسمتی از دیوانشان را به مدح پیامبر اختصاص دادند. ابن زمرک اندلسی نیز، یکی از این شاعران است. او که از شاعران آخرین سال‌های حضور عرب‌ها در اندلس و نیز وزیر دربار بنی‌الاحمر بود، دیوان شعری را در اغراض مختلف از خود به جای گذاشت که مدح غرض محوری آن است. ممدوحین او بسیارند، اما مدح رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه) در میان آن‌ها جایگاه ویژه‌ای دارد. در این مقاله، پس از معرفی شاعر و نگاهی گذرا به روند شکل‌گیری مدح النبی و تحولات مربوط به آن، به تعریف مولدیه می‌پردازیم؛ سپس بخش‌های گوناگون مولدیه‌های ابن زمرک را بررسی می‌کنیم و نشان می‌دهیم که مولدیه‌های شش‌گانه او از سیاق و چارچوب محتوایی یکسانی برخوردارند و این همگونی و تکرار حکم یک سنت ادبی گریزناپذیر را برای شاعر دارد. در این مقاله، در پی آنیم به پرسش‌های زیر پاسخ دهیم:

۱. چشم انداز کلی ساختمان مولدیه چگونه است؟
۲. ویژگی مقدمات تغزلی مولدیه‌های ابن زمرک و کارکرد عناصر مکانی موجود در آن‌ها چیست؟
۳. مقاطع تخلص در این مولدیه‌ها کجاست و چه ویژگی‌هایی دارد؟
۴. عناصر مدح پیامبر در این مولدیه‌ها کدام است؟

پیشینه پژوهش

درباره ابن زمرک و مدح پیامبر در شعر عربی، مقالاتی تدوین شده که در اینجا به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

افراح علی عثمان (۲۰۱۵)، در «القییم الشعریة فی شعر ابن زمرک»، به مسئله

زیبایی‌شناسی در دیوان ابن زمرک پرداخت و معیارهای زیبایی در معشوق و ممدوح - اغلب الغنی بالله - را بررسی کرد. علی سلیمی و محمد بنی احمدی (۱۴۳۲ق)، در «المدائح النبویة في الشعر العربي»، سیر تحول تاریخی اشعار سروده‌شده در مدح پیامبر را بررسی کردند. احمد لامعی (۱۴۲۸ق)، در «التشوق الى الاماكن المقدسة في المدائح النبویة»، به چرایی و چگونگی اشاره به نام اماکن اطراف مکه و مدینه در اشعار مدح پیامبر می‌پردازد. فیروز الموسی (۱۴۲۰ق)، در «المقدمة الغزلیة للمدحة النبویة»، به انواع شکل و محتوای ابیات آغازین این‌گونه اشعار می‌پردازد. محمد دزفولی و علی صیادانی (۱۳۹۰)، در «تطور محتوایی مدایح نبوی»، به بررسی تحولاتی پرداختند که در دوره‌های مختلف تاریخ ادبیات عربی در مضامین و معانی عرضه‌شده در قصیده‌های مدح پیامبر ایجاد شده است.

حیات و آثار ابن زمرک

با شروع به کار بنی احمر در غرناطه و با سپری شدن آشوب سال‌های نخستین، ادبیات هم حرکتی نو آغاز کرد و در مسیر پیشرفت گام نهاد. در کنار آرامش نسبی، علاقه‌مندی حاکمان به علم و ادب موجب رشد سریع ادبیات شد و شعر در تمامی طبقات جامعه شیوع پیدا کرد و ما شاهد خلیفه، امیر، وزیر، منشی، فقیه و حکیم شاعر بودیم (الخفاجی، ۱۹۹۲: ۳۱۰). اکثر وزرا و منشی‌های دربار بنی احمر اهل قلم بودند و به‌نوعی در طلیعه ادیبان عصر خود قرار داشتند؛ مثل «ابی عبدالله بن الحکیم» وزیر محمد دوم و سوم، «ابن الجیاب» کاتب نصر و اسماعیل اول، «لسان الدین بن ابن الخطیب» وزیر الحجاج و الغنی بالله، «ابن زمرک» وزیر الغنی بالله و یوسف دوم و محمد هفتم، و بسیاری دیگر. این حرکت ادبی در دوره اکثر حاکمان بنی احمر ادامه یافت تا اینکه در دوره «یوسف بن اسماعیل» (یوسف اول) و فرزندش الغنی بالله به اوج خود رسید. اثر تشویق حاکمان و علاقه آن‌ها به ادبیات را می‌توان

به‌وضوح در این خیزش مشاهده کرد؛ چراکه دربار آن‌ها پر بود از ادیبان و عالمان و پزشکان.

ابوعبدالله محمدبن یوسف بن احمد صریحی معروف به ابن زمرک وزیر و شاعر و نویسنده بزرگ اندلس است. گفته می‌شود اصل او از شرق اندلس بوده که خانواده‌اش از آنجا به غرناطه آمدند و در منطقه ربض البیازین، در نزدیکی قصر الحمراء، ساکن شدند؛ جایی که شاعر در سال ۷۳۳ هجری در آنجا به دنیا آمد (زرکلی، ۱۹۶۹: ۲۹؛ مقری، ۱۹۶۸، ج ۷: ۱۴۵؛ ابن الخطیب، ۱۹۷۴: ۳۰۰؛ رضوان الدایة، ۱۹۸۶: ۱۵۱). غیر از این، اطلاعات چندانی درباره خانواده او در دست نیست جز اینکه پسر لسان الدین ابن الخطیب، با هدف شماتت و اذیت ابن زمرک، پدر او را آهنگری از منطقه بیازین معرفی کرده است (مقری، ۱۹۶۸، ج ۶: ۷۷؛ مقری، ۱۹۴۰، ج ۲: ۱۴). ابن زمرک در غرناطه درس خواند و به حفظ قرآن پرداخت. لسان الدین ابن الخطیب، که به ابن زمرک توجهی خاص داشت، او را به دربار بنی الاحمر برد و به شغل منشی‌گری گماشت. او در دربار ماند تا اینکه محمد پنجم معروف به الغنی بالله، در سال ۷۶۰ هجری، از خلافت خلع و به مغرب فرستاده شد. در این سفر ابن زمرک، به‌همراه لسان الدین، حاکم را همراهی کرد و در آنجا یار گرمابه و گلستان الغنی بالله شد. بعد از مدتی، الغنی بالله به کمک دوستانش به حکومت برگشت و ابن زمرک را منشی مخصوص دربار گرداند. در همین دوران بود که لسان الدین وزیر دربار الغنی بالله، به‌علت اتهاماتی که به او زده شد، از غرناطه گریخت و ابن زمرک در جایگاه او قرار گرفت و وزیر دربار شد. گفته می‌شود ابن زمرک نیز در این اتهام‌زنی که منجر به قتل لسان الدین شد، دخیل بوده است (زرکلی، ۱۹۶۹: ۲۹). ابن زمرک، بعد از فوت محمد الغنی بالله، مدتی نزد جانشینان وی ماند ولی گویا به‌علت برخی اقداماتش علیه بزرگان دربار، حدوداً بعد از سال ۷۹۵ هجری (که البته در تاریخ دقیق آن اختلاف است)، با همکاری حاکم وقت (محمد هفتم) به قتل رسید (همان: ۲۹؛ عوض،

۱۹۷۴: ۱۴۵؛ بستانی، د.ت: ۴۴).

ابن زمرک، وزیر و ادیب عصر بنی احمر، مجموعه اشعاری را در موضوعات گوناگون از خود به جای گذاشت که یوسف سوم، نوه الغنی بالله، آن‌ها را در دیوانی گردآوری کرد و آن را «البقیة و المَدْرک من شعر ابن زمرک» نامید. دیوان ابن زمرک از ویژگی‌های زمانه و از برخی حوادث سیاسی و مدنی آن روزگار خالی نیست و بسیاری از مناسبات و شاخص‌های جامعه اندلسی قرن هشتم هجری در شهر غرناطه و شهرهای دیگر در آن نمودار است (دیوان ابن زمرک، ۱۹۹۷: ۷). اکثر موضوعات متداول شعر عربی مانند مدح، غزل، وصف، رثا و اخوانیات در دیوان ابن زمرک یافت می‌شود؛ اما مدح و تهنیت و تشکر بیشترین سهم را دارد.

مدح پیامبر اکرم (صلی الله علیه)

با ظهور اسلام مدیحه‌سرایی، که تا قبل از آن مختص سران قبیله‌ها و خود شاعران و برخی فضایل اخلاقی بود (معروف، ۱۹۹۸: ۹۰؛ ابوحاقه، ۱۹۷۹: ۶۲)، مضامین جدیدی پیدا کرد و شاعران به تبلیغ دین جدید و تفکر در آیات قرآن و ستایش رسول اکرم، درحکم مبلغ دین اسلام و برگزیده خدا، پرداختند. بی‌شک در این نوع شعر انگیزه مالی وجود نداشت، بلکه این اشعار، پیرامون حلقه اعتقادی شاعر در گردش بوده است. چنین نیست که تمام اشعار مدح به خاطر مقام و ثروت باشد، بلکه بسیاری از آن از اعجاب شاعر و عشق او به ممدوح شکل می‌گیرد که حاکی از عاطفه‌ای صادقانه است (احمد بدوی، ۱۹۶۴: ۲۱۸). از همان آغاز تبلیغ اسلام و قدرت گرفتن مسلمانان، برخی شاعران به سرودن این نوع شعر همت گماشتند و قصیده مشهور کعب بن زهیر، «بانت سعاد»، سرمشق دیگر شاعران در قرون آینده شد. رسم شاعر جاهلی این بود که پس از مقدمه‌ای غزلی، به وصف ناقه و صفات آن پردازد و در نهایت گریزی به مدح بزند. در دوره اموی، شیوه مدح همان شیوه گذشته بود که

البته در برخی موارد مدح رسول اکرم (صلی الله علیه) در فخریه و شعرهای حزبی هم نمود پیدا کرد. در دوران عباسی، مدح پیامبر شکل گذشته خود را تقریباً حفظ کرد و بیشتر به معرفی و ذکر صفات و فضایل ایشان محدود شد. مدح پیامبر، در این دوره، قالب مستقلی پیدا نکرد بلکه بر همان منوال گذشته سروده می‌شد و بیشتر در ضمن مدح خلفا و قصاید فخریه جای می‌گرفت (سالم، ۱۹۹۶: ۸۹-۹۱). پاسخ‌گویی به افتراهای صلیبی‌ها و یهودی‌ها علیه پیامبر اسلام موجب رونق گرفتن مدح پیامبر شد و بوضیعی قصیده ۲۷۰ بیتی «المخرج و المردود علی النصارى و الیهود» را با همین انگیزه سرود (ضیف، د.ت: ۳۶۳). این روند ادامه یافت تا اینکه، حدود قرن هفتم، مدح نبی شکلی مستقل به خود گرفت و به‌نام بدیعیات شناخته شد؛ فنی که شاعر در آن، ضمن ستایش صفات و اخلاق پیامبر، از حسب و نسب آن حضرت می‌گوید و خواهان شفاعت اوست و البته در آن علاقه وافری به استفاده از صنایع بدیعی نشان می‌دهد (مبارک، ۱۹۹۷: ۱۷). اشعار صفی‌الدین الحلی را می‌توان از نخستین بدیعیات به‌شمار آورد ولی برده بوضیعی، که یک قصیده میمیه است، شهرت بیشتری در این وادی به‌دست آورده است؛ قصیده‌ای که شاعران بسیاری به صرافت معارضه با آن افتادند و از میان آن‌ها میمیه ابن جابر اندلسی با مطلع:

بَطِيْبَةٌ أَنْزَلَ وَيَمَّمُ سَيِّدَ الْأُمَمِ وَأَنْشُرَ لَهُ الْمَدْحَ وَأَنْثُرَ أَطْيَبَ الْكَلِمِ

که مشحون از انواع صنایع بدیعی است، مشهورترین نمونه اندلسی آن به‌شمار می‌رود. این نوع شعر در اندلس، به‌ویژه در دوره حکومت‌های ملوک الطوائفی، رواج گسترده‌ای پیدا کرد؛ با این تفاوت که در آنجا، به‌علت مشکلاتی که قلمرو مسلمانان درگیرشان شد و هر روز قسمتی از محدوده ارضی آن‌ها به دست مسیحیان می‌افتاد، توسل به رسول خدا و استغاثه از ایشان، برای یاری مسلمانان، به یکی از محورهای اصلی مدح النبى بدل شد. در قرن ششم هجری، مدح پیامبر یکی از اغراض اصلی شعر اندلسی بود و شاعرانی مانند ابن سید بطلیوسی (متوفی، ۵۲۱)، ابی عبدالله بن

الخصال کاتب و منشی دربار یوسف بن تاشفین امیر مراطین، ابن عریف، ابن جابر اندلسی و ابوزید فزازی از جمله شاعران این دوره‌اند که در مدح پیامبر اشعار بسیاری سرودند (ضیف، اندلس، د.ت: ۳۷۰). در دوران ضعف حکومت موحدین، که شهرهای بیشتری از اندلس سقوط کرد و به دست مسیحیان افتاد، شعر مدیح نبوی، که بیش از هر زمان دیگری محملی برای استنجاج و استغاثه بود، گسترش فزون‌تری یافت؛ ابن جنان (متوفی ۶۵۰) و ابراهیم بن سهل اشبیلی مدیحه‌سرایان این دوره‌اند. (همان: ۳۷۱).

مولدیه

در دوران حکومت بنی احمر آخرین حاکمان اندلس، در ماه ربیع‌الاول هر سال، جشن‌های حکومتی بزرگی برای میلاد پیامبر برگزار می‌شد که شاعران مدیحه‌های خود را در آن عرضه می‌داشتند. به مدیحه‌هایی که در این جشن‌ها خوانده می‌شد، «مولدیه» اطلاق گردید و ابن زمرک و لسان‌الدین بن الخطیب از نامدارترین این شاعران بودند (ضیف، اندلس، د.ت: ۳۷۲). مولدیه‌هایی که برای پیامبر اکرم سروده شده، اغلب از حیث شکل و مضمون و به عبارتی قالب و محتوا مشابهند و از روند واحدی پیروی می‌کنند. این مولدیه‌ها، جز در مواردی نادر، اغلب در قالب قصیده‌های کلاسیک عربی سروده می‌شدند. محتواهای به‌کاررفته در این اشعار حالتی قالبی و یکسان دارند؛ با مقایسه این اشعار در دوره‌های مختلف تاریخی، ابداع و ابتکار خاصی در مضمون آن‌ها مشاهده نمی‌شود. از این منظر، توالی و تکرار این محتواها در طول تاریخ، محقق را در برابر یک قالب محتوایی مشخص قرار می‌دهد. اغلب این مدیحه‌ها یا مولدیه‌ها، با یک مقدمه تغزلی آغاز می‌شوند که در آن‌ها شاعر، در نقش یک عاشق، با مشاهده برخی مظاهر طبیعت مانند برق و باد به یاد یار می‌افتد و از سوز و گداز فراق می‌گوید؛ سپس با پرداختن به مرکب خود، از سفری دشوار می‌گوید که گاه

با همراهی کاروان‌های راهی دیار محبوب انجام می‌پذیرد. این مرکب و این کاروان قرار است به دیدار شهر معشوق نائل آید؛ اینجاست که نام معشوق به میان می‌آید که پیامبر مکرم اسلام است و شاعر اندکی هم به تقدیس شهر پیامبر می‌پردازد که مهبط وحی و محل درخشش نور اسلام است. در مرحله بعدی، شاعر به مدح پیامبر و برشمردن خصال حمیده و معجزات او می‌پردازد و با درود فرستادن بر او به سراغ قسمت پایانی شعر می‌رود که معمولاً مدح امیر زمانه است. این مجموعه از مفاهیم، اگر نگوئیم در همه، در اغلب این مولدیه‌ها تکرار می‌شود و از این جهت، در مولدیه‌های شاعران مختلف نوعی وحدت رویه در پرداختن به مضامین شاهدیم. قصیده‌های مولدیه، اگرچه قالب و محتوایی منسجم و هماهنگ دارند، از منظر نقد جدید فاقد وحدت عضوی و وحدت موضوعی‌اند. محتوای مولدیه‌های ابن زمرک را می‌توان به پنج بخش تقسیم کرد: مقدمه، وصف مرکب و کاروان‌های حج، تخلص به مدح پیامبر، تخلص به مدح امیر و پایان مولدیه. در ادامه به تفصیل، به هریک از این بخش‌ها خواهیم پرداخت:

۱. مقدمه مولدیه

از آنجاکه مقدمه شعر در حکم فتح باب شعر است و نخستین فرازی است که به گوش مخاطب یا به چشم خواننده می‌آید، باید چنان دلربا و جذاب باشد که مخاطب را در بند خود کشد و او را مشتاق ادامه شعر گرداند. از این حیث، از زمان‌های دور، شاعران به آغاز نیکوی شعر خود اهتمام می‌ورزیدند و از همین جهت بود که تعابیری بلاغی نظیر «حسن مطلع» و «براعت استهلال» باب شد و شاعران، برای تأمین نظر ناقدان، تلاش می‌کردند مقدمات اشعارشان درخشان و استوار بنمایند. قصیده کلاسیک عربی، به معنای آنچه در عصر جاهلی سروده می‌شد، با مقدمه‌ای تغزلی و با چاشنی ذکر اطلال و دمن و یا پرداختن به یک رؤیای عاشقانه و حدیث فراق آغاز می‌شد و این،

مورد پسند ناقدان بود. مولدیه‌های اندلسی نیز با چنین مقدماتی آغاز می‌شد. در این مقدمات، پرداختن به اطلال و ویرانه‌های دیار یار و گریستن بر آن‌ها، اگرچه شکلی تقلیدی دارد، از دیدگاه شاعر بهترین ابزار برای ترسیم قساوت زمانه و درد فراق شاعر است. ابن زمرک در مقدمه یکی از مولدیه‌ها، به سیاق اسلاف خود، از ویرانه‌های دیاری می‌گوید که غم شاعر را دوچندان می‌کند؛ ویرانه‌هایی که با قلب او پیوند دارد و موجب جاری شدن اشک او می‌شود.

وَصَاعَفَ وَجِدِي رَسْمُ دَارٍ عَهْدْتُهَا
لَمَّا أَنْكَرَتِ عَيْنِي الطَّلُولَ فَإِنَّهَا
مَطَالِعَ شُهْبٍ أَوْ مَرَاتِعَ غِزْلَانٍ
لَمَّا أَنْكَرَتِ عَيْنِي الطَّلُولَ فَإِنَّهَا
تَمَّتْ إِلَى قَلْبِي بِذِكْرِ وَعِرْفَانٍ
وَلَمْ أَرْ مِثْلَ الدَّمْعِ فِي عَرَصَاتِهَا
سَقَى تُرْبَهَا حِينَ اسْتَهْلَ وَأَطْمَانِي
(ابن زمرک، ۱۹۹۷: ۴۹۴)

در قصیده‌ای دیگر، شاعر باز هم به ذکر اطلال می‌پردازد و به اینکه چگونه این اطلال اشک چشمانش را جاری می‌کند و موجب ناشکیبایی اش می‌شود؛ چراکه او در راه عاشقی از مجنون و جمیل هم مشهورتر است.

وَإِذَا الطَّلُولُ تَعَرَّضَتْ لِمَتَمِّيمٍ
مَنْ مُنْجِدُ الصَّبْرِ الْجَمِيلِ فَإِنَّهُ
غَادَرَنَ دَمْعَ جُفُونِهِ مَطْلُولاً^۲
بَعْدَ الْأَحْبَبَةِ قَدْ أَجْدَّ رَحِيلاً^۳
كَيْفَ التَّجَمَّلُ^۴ بَعْدَهُمْ وَأَنَا الَّذِي
أَنْسَيْتُ قَيْساً فِي الْهَوَى وَجَمِيلاً
(همان: ۴۷۶)

ابن زمرک، مانند دیگر شاعران مدح نبوی، در مقدمات غزلی صدر مدیحه‌های خود کمتر به اوصاف حسی مقدمات قصیده‌های کلاسیک عربی می‌پردازد و از این منظر، دست به تجدید و نوآوری می‌زند؛ چراکه شاعر باید در مقدمات غزلی مدح نبوی، محتشم و مؤدب باشد و به عقیق و عذیب و... بپردازد نه به سرخی گونه و سفیدی ساق و... (زکی مبارک، ۱۹۹۷، ۳۵). مقدمه غزلی مدیحه‌های ابن زمرک تابلویی هنری است حاکی از رنج و اندوه ناشی از فراق محبوب و عمق اشتیاق برای

دیدار او. غزلی که در صدر مدیحه‌های نبوی قرار می‌گیرد، ویژگی‌های خاصی دارد و هدف از آن زمینه‌سازی برای قصیده‌ای دینی است که این امر در اثر تحمیل یک سنت ادبی و اطاعت شاعر از آن است. اگر اصرار شاعر برای متعهد ماندن به این سنت ادبی نبود، شاید تغزل در چنین قصیده‌ای هیچ جایگاهی نداشت (موسی، ۱۴۲۰: ۸۴).

۱-۱. مخاطبان مثنی

در مقدمات تغزلی مولدیه‌ها، مانند قصیده‌های جاهلی، شاهد دو همراه خیالی برای شاعریم که شاعر، با مخاطب قرار دادن آن‌ها و انتقال به یک جریان ارتباطی خطابی، تلاش می‌کند مشقات عشق و آه و فغان سوزناک خود را به‌شکلی تأثیرگذار عرضه کند. در این مقدمات، سرزنش سرزنشگران معهود هم به میان می‌آید که شاعر مدعی است از آن‌ها تأثیر نمی‌پذیرد و دست از عشق برنمی‌دارد.

فَيَا صَاحِبِي نَجْوَايَ وَالْحُبُّ غَايَةٌ فَمِنْ سَابِقِ جَلِي مَدَاوٍ وَمِنْ وَاوِي^ه
وَرَاءَ كَمَا مَا اللَّوْمُ يَثْنِي مَقَادَتِي فَإِنِّي عَنْ شَأْنِ الْمَلَامَةِ فِي شَانِ
فَلَا تُنْكِرَا مَا سَامَنِي مَضُّ الْهَوَى^۷ فَمِنْ قَبْلِ قَدِ أَوْدَى بِقَيْسٍ وَعَیْلَانِ
(همان: ۴۹۳-۴۹۴)

۱-۲. ذکر نام اماکن

ذکر اماکن و مواضع اطراف دو شهر مکه و مدینه در اشعار مدح پیامبر ذکری سمبلیک است که شاعران شور و اشتیاق خود را به پیامبر در تقدیس آن‌ها عرضه می‌کنند. ذکر دیار یار، سابقه‌ای دیرینه در شعر عربی دارد. در شعر جاهلی، ذکر نام اماکنی که سکونتگاه گذشته معشوق بود محملی می‌شد تا شاعر در فضایی احساسی، با یادآوری روزگار خوش وصال، شور و شوق خود را برای تجدید آن دوران بیان کند و به سبب فراق حاصل شده اظهار تحسر و افسوس نماید. این فرازهای قصیده قدیم عربی، در

دوران پس از اسلام و به‌ویژه پس از رحلت پیامبر، از مقدمه شعر عربی به کلی حذف نشد، بلکه شاعران مسلمان در مقدمات اشعار مدح پیامبر به بازآفرینی آن دست زدند؛ ولی این بار نام‌هایی مانند خیف و منی و ذی سلم و کاظمه و عقیق و نجد و شامه و طفیل و مجنة و البطحاء، جایگزین سقط اللوی و دخول و حومل و برقه THEMED شد. در مولدیه‌های ابن زمرک هم شاهد ذکر نام اماکنی در جزیره العرب هستیم.

يا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَعْرَسَ لَيْلَةً فَأَشْمَمَ حَوْلِي إِذْ خِرًّا وَجَلِيلًا
 أو تُرُونِي يَوْمًا مِيَاهَ مِجَنَّةٍ وَبَشِيمٌ^{۱۰} طَرْفِي شَامَةً وَطَفِيلًا
 (همان: ۴۷۷)

و یا در این ابیات آغازین که باز هم شاهد ذکر نام اماکنی در جزیره العرب هستیم.

يا سَاكِنِي الْبَطْحَاءِ أَيُّ لُبَانَةٍ^{۱۱} لِي عِنْدَكُمْ يَا سَاكِنِي الْبَطْحَاءِ
 يا أَهْلَ نَجْدٍ سَقَى الْوَسْمِيَّ^{۱۲} رَبْعَكُمْ غَيْثًا يُبِيلُ غَلِيلَ الثُّرْبِ مَا اقْتَرَحَا
 مَا شِمْتُ بَارِقَهُ مِنْ جَوْ كَاظِمَةٍ إِلَّا وَبْتُ لِرَنْدِ الشُّوقِ مُقْتَدِحَا
 (همان: ۳۷۵)

ابن زمرک آرزومندی خود برای قدم گذاشتن در دیار محبوب و بهره‌مندی‌اش از آن را با ذکر نام مواضع اطراف مکه بیان می‌کند. در این میان اشاره به نمادهای سرزمین پیامبر و ظواهر طبیعی آن، حالتی دلکش و شورآفرین ایجاد می‌کند و شاعر با تمسک به این ابزارهای تصویرساز اوج علاقه خود را به پیامبر نشان می‌دهد.

يُجِدُّ اشْتِاقًا لِلْعَقِيقِ وَبَانِهِ وَيَصْبُو إِلَيْهَا مَا اسْتَجَدَّ الْجَدِيدَانِ^{۱۳}
 وَإِنْ أَوْمَضَ الْبَرْقُ الْجِجَازِيَّ مَوْهِنًا يُرَدِّدُ فِي الظَّلْمَاءِ أَنَّهَا لَهْفَانِ
 (همان: ۴۹۵)

به نظر می‌رسد ذکر نام اماکن مقدس، محرک نیرومند درونی برای نشر فرهنگ پایبندی به اسلام و حب رسول با هدف تقویت عامل روحی در سوق دادن مسلمانان به سمت مقاومت و قیام در برابر دشمنان اسلام است. ابیاتی این‌چنین در مقدمات

اشعار مدح پیامبر، علاوه بر کمک به شاعر در آشکار کردن عواطف صادقانه درونی‌اش، عاملی بود برای تولید تصاویری بدیع که خود حاصل قدرت در تلفیق عناصر خیال و معنی و عاطفه است (لامعی، ۱۴۲۸: ۷۷). مسلمان اندلسی، برای پیوند احساسی و قلبی با سرزمین آباء و اجدادی خود، محمل‌های متعددی را جستجو می‌کند؛ گاه از صحرای نجد و شن‌زارهای سوزانش می‌گوید و گاه واحه‌ها و آبگیرهای کمیابش را وصف می‌کند؛ از کوه‌های مستحکم آن می‌گوید و از غرش و آذرخش ابرهایش و نیز از بادها و سفرها و ناچه‌های نیرومندش. در مولدیه‌های ابن زمرک، عاشقی مسلمان اندلسی با دلدادگی‌اش به نبی اسلام درهم می‌آمیزد و در این آمیزش شاعرانه، معیارهای زیبایی و عناصر زمانی و مکانی و محیط عشق زمینی شاعر در یک چرخش شاعرانه تبدیل به عناصری می‌شوند برای شرح عاشقی شاعر به پیام‌آور دینش.

۳-۱. ذکر فراق و بعد مسافت

دوری و فراق همواره یکی از مصائب عشاق روزگار بوده و در عین حال، عاملی برای تهییج احساسات عاشقانه شاعر. در عشقی که شاعران اندلسی به پیامبر اسلام ابراز می‌دارند نیز، گویا بُعد واقعی مسافت میان اندلس و جزیره العرب بر درد فراق می‌افزاید و از این منظر مدیحه شاعر در کنار عناصر و ظواهر ادعایی و شاعرانه‌اش، حاوی عناصری عینی و حقیقی نیز هست؛ بُعد زمانی میان شاعر و پیامبری که چند قرن قبل رحلت فرموده و بعد مکانی که به سبب آن شاعر از مهد و مقبره نبی در مکه و مدینه فرسنگ‌ها فاصله دارد. ویژگی‌های مذکور شاعر را از وصال این محبوب ناامید می‌کند و او را به تمسک جستن به آذرخش آسمان و استغاثه از بادها وا می‌دارد.

لَوْ كُنْتُ أُعْطِي مِنْ لِقَائِكَ سُؤلاً^{۱۴} لَمْ أَتَّخِذْ بَرَقَ الْعَمَامِ رُسُولاً
لَوْ كُنْتُ أبلغُ مِنْ قَبُولِكَ مَأْمِلي لَمْ أودِعِ الشَّكْوَى صَباً وَقَبُولاً

وَسَرِيْتُ فِي طَيِّ النَّسِيمِ لَعَلَّنِي
أَحْتَلُّ حَيًّا بِالْعَقِيقِ حُلُولًا
(همان: ۴۷۶)

۲. تخلص به مدح پیامبر با وصف مرکب و کاروان‌های حج

هر شاعر شیوه و طریقه خاص خود را در پرداختن به موضوع اصلی دارد. برخی بدون مقدمه و برخی با مقدمه‌ای فراخور موضوع وارد مبحث اصلی می‌شوند. آن بخش از قصیده را که از نسیب به مدح یا مقصود دیگر انتقال یافته و به اصطلاح معروف گریز زده باشد، حسن تخلص و حسن مخلص و حسن خروج می‌نامند (همایی، ۱۳۷۳: ۹۷). یکی از مقاطع قصاید قدیم عربی وصف ناقه است؛ مرکبی که عاشق را به دیار معشوق می‌رساند. در مولدیه‌ها نیز، برجسته کردن تصویر کوچ و سفر و وصف مرکب عنصری اساسی برای تخلص به مدح نبی است؛ آن مرکب قرار است عاشق را به دیار نبی اکرم برساند و به دیدار ضریح مبارک او نائل گرداند. شتر، در تحمل مشقات و در استواری و صبوری، سمبلی است که شاعر در مسیر پشت‌سر گذاشتن مصائب فراق و آلام روحی خود و در رسیدن به ساحل امن و آرام وصال محبوب به آن متوسل می‌شود.

وَمِمَّا شَجَانِي أَنْ سَرَى الرَّكْبُ مَوْهِنًا
غَوَارِبُ فِي بَحْرِ السَّرَابِ تَخَالِهَا
عَلَى كُلِّ نَضْوٍ مَثَلُهُ فَكَأَنَّمَا
وَمِنْ زَاجِرٍ كَوْمَاءٌ^{۱۷} مُخَطَفَةِ الْحَشَا^{۱۸}
تُقَادُ بِهِ هُوجُ^{۱۵} الرِّبَاحِ بِأَرْسَانِ^{۱۶}
وَقَدْ سَبَحَتْ فِيهِ مَوَاجِرَ غِرْبَانِ
رَمَى مِنْهُمَا صَدْرَ الْمَفَارِزَةِ سَهْمَانِ
تَوَسَّدَ مِنْهَا فَوْقَ عَوْجَاءِ مِرْنَانِ^{۱۹}
(همان: ۴۹۴-۴۹۵)

دیدن قافله‌های راهی حج که رهسپار دیار معشوقند و ناتوانی عاشق از پیوستن به آن‌ها، غم او را بر می‌انگیزاند. سراب حاصل از گرمای سوزان بیابان به سان دریایی می‌ماند که کاروانیان امواج آنند. سواران رنجور و مرکب‌های خسته آنان مانند تیری

سینه بیابان را نشانه می‌رود. سوارانی که ناقه‌های کوهان‌بلند و لاغراندامشان کمان‌هایی را می‌ماند که از آن‌ها ناله برمی‌خیزد. این کاروانیان مست دیدار معشوقند و این نیاز و امید است که سبب تن دادن به جلای وطن و رسیدن به جایی است که بهشت آن‌هاست. در مولدیه، در دو مقطع شاهد نوعی تخلصیم: یکی تخلص از مقدمه به مدح پیامبر و دیگری تخلص از مدح پیامبر به مدح امیر. در تخلص نخست، ناقه بهترین حلقهٔ رابط شاعر برای گذر از مقدمه و ایجاد صحیح این تخلص و انتقال است. به‌رحال، تصویر حاصل از تجمع مراکب سفر و حرکت آن‌ها به‌سوی سرزمین وحی می‌تواند میان مقدمهٔ سراسر سوز و گداز و ادامهٔ آرام‌بخش مولدیه پیوندی برقرار کند و شاعر، با این کوچ شاعرانه در فضای زمانی و مکانی قصیده، زمینه را برای ورود به مدح نبی آماده سازد. ابن زمرک در مدح پیامبر به مدح عشاق او نیز می‌پردازد. او وصف قافله‌های راهی سرزمین حجاز و ترسیم احوال کاروانیان حج را بهانه‌ای برای تمجید و تقدیس پیامبر اسلام قرار می‌دهد، آن‌گونه که هنگام به راه افتادن قافلهٔ حجاز، هیچ‌کسی احساس ابن زمرک را ندارد.

هَذَا وَمَا وَجِدِي بَوَجْدِكَ عِنْدَمَا اس
تَشَعْرْتُ مِنْ رَكْبِ الْحِجَازِ رَحِيلاً
(همان: ۴۷۶)

کاروانیانی که دسته‌دسته و سوار بر مرکب‌های لاغراندام رهوار دل به صحرا می‌زنند.

قَدْ سَدَّوْا الْأَنْضَاءَ^{۲۰} ثُمَّ تَتَابَعُوا
يَتَلَوُ رَعِيلاً فِي الْفَلَاتِ رَعِيلاً
مِثْلَ الْقَيْسِيِّ ضَوَامِرٌ قَدْ أُرْسِلَتْ
يَذْرَعْنَ^{۲۱} عَرْضَ الْبَيْدِ مِيلاً مِيلاً
مُتْرَبِّحِينَ عَلَى الزَّحَالِ كَأَنَّمَا
عَاطِينَ مِنْ فَرَطِ الْكَمَالِ شُمُولاً
(همان: ۴۷۶)

این کاروان، اگر راه گم کند یا در مسیر خود دچار مشکل شود، شوق دیدار پیامبر راهنمایش می‌شود. مسیری که فقط یک عاشق می‌تواند در آن گام بردارد و آنان که

بر مرکب‌های قافله حج سوارند، سراسر شور و عشقند؛ گویی مرکب‌ها فقط در حال حمل دل این عاشقان است.

إِنْ يَلْتَمِسُ عَلْمُ الطَّرِيقِ عَلَيْهِمْ جَعَلُوا التَّشْوُفَ لِلرَّسُولِ دَلِيلًا
يَا زَاجِلِينَ وَمَا تَحْمَلُ رُكْبُهُمْ إِلَّا قُلُوبَ الْعَاشِقِينَ حُمُولًا
(همان: ۴۷۶)

عاشقانی تن خسته که اشتیاق دیدار محبوب در دل و خواب ناشی از خستگی سفر در چشم، آن‌ها را به این طرف و آن طرف خم می‌کند.

نَشَاوَى غَرَامٍ يَسْتَمِيلُ زُؤُوسَهُمْ مِنْ التَّوْمِ وَالشَّوْقِ الْمُبْرَحِ سَكَرَانِ
أَجَابُوا نِدَاءَ الْبَيْنِ طَوَّعَ غَرَامَهُمْ وَقَدْ تَبْلُغُ الْأَوْطَارَ فُرْقَةً أَوْطَانِ
(همان: ۴۹۴-۴۹۵)

۳. مدح پیامبر و عناصر آن در مولدیه‌های ابن زمرک

مضامینی که ابن زمرک، برای این مقطع از مولدیه‌هایش، انتخاب می‌کند و حتی ترتیب چینش آن‌ها در قصیده، حالتی تکراری دارد آن‌گونه که خواننده هر بار با مفاهیمی مواجه می‌شود که پیشاپیش منتظر آن‌هاست. البته این که مضامین مولدیه‌ها تکراری باشند، امری طبیعی است؛ چرا که محور اصلی این اشعار ذکر فضایل پیامبر است. اما شکل و ترتیب چینش مطالب در این اشعار نیز، حالتی مشخص دارد که با خواندن دو نمونه از این دست اشعار برای مخاطب قابل‌پیش‌بینی می‌شود. در اینجا باید اشاره شود که این حالت مشخص در ترتیب مطالب، به‌جای آنکه موجب ملالت باشد، بیشتر خواننده را مشتاق آن می‌کند که ببیند شاعر هر بار چه ابداع و ابتکاری در این مفاهیم از پیش مشخص عرضه می‌کند. در ادامه به مهم‌ترین عناصر این مقطع از مولدیه‌های ابن زمرک می‌پردازیم:

۱-۳. حقیقت محمدی و مسئله قدیم بودن پیامبر

حقیقت یا نور محمدی یکی از ارکان اصلی عرفان اسلامی است که در اکثر مولدیه‌های سروده‌شده درباره پیامبر اسلام، به آن پرداخته می‌شود. بسیاری از عرفای مسلمان معتقدند حضرت محمد (صلی الله علیه) نخستین تعین ذات الهی و جامع اسمای حُسنای حق است. ابن باور در نظام فکری برخی عارفان مشهور نظیر ابن عربی و شیخ محمود شبستری و شاعران صوفی مانند ابن فارض و البته مولوی جایگاه ویژه‌ای دارد. شیخ محمود شبستری در این باره می‌گوید:

بُود نور نبی خورشید اعظم	گه از موسی پدید و گه ز آدم
ز نورش شد ولایت سایه گستر	مشارق با مغارب شد برابر
وجود اولیا او را چو عضوند	که او کل است ایشان همچو جزوند

(آشتیانی، بی تا: ۳۳)

ابن فارض نیز، در همین معنا از زبان پیامبر می‌گوید:

وَإِنِّي، وَإِنْ كُنْتُ ابْنَ آدَمَ، صُورَةٌ	فَلِي فِيهِ مَعْنَى شَاهِدٌ بِأَبُوتِي
وَقَبْلَ فِصَالِي، دُونَ تَكْلِيفِ ظَاهِرِي	خَتَمْتُ بَشْرَعِي الْمَوْضِعِي كُلَّ شِرْعَةٍ
وَلَوْلَايَ لَمْ يُوجَدْ وُجُودٌ، وَلَمْ يَكُنْ	شُهُودٌ وَلَمْ تُعْهَدْ عُهُودٌ بِذِمَّةِ

(دیوان ابن فارض، ۲۰۰۵: ۱۰۵)

براساس این اعتقاد، پیامبر اسلام صاحب دو بُعد ظاهری (جسمانی) و باطنی است که از نظر بعد جسمانی، حدیث و از نظر بعد باطنی اش، قدیم است. اوست که نور الهی با خود دارد و به حق - «لولاک لما خلقت الافلاک» - انگیزه خلقت است. در مولدیه‌های ابن زمرک، اشاره به حقیقت محمدی، به مانند دیگر مقاطع قصیده مولدیه، فرض واجب جلوه می‌کند. شاید دلیل تمرکز شاعران مولدیه‌سرا بر این عقیده عرفانی، برتری دادن اسلام و پیامبر آن بر دیگر ادیان از جمله مسیحیت باشد؛ به ویژه که ساکنان مسلمان اندلس، همواره شاهد تکریم و تقدیس حضرت عیسی از جانب

مسیحیان بودند. این اندیشه‌ها، از جمله نور حق بودن و قدیم بودن، آشکارا در ابیات زیر قابل‌رصدند؛ آنجا که ابن زمرک می‌گوید:

هُوَ آيَةُ اللَّهِ الَّتِي أَنْوَأُهَا تَجَلَّوْا ظِلَامَ الشُّكِّ أَيَّ جَلَاءٍ
وَالشَّمْسُ لَا تَخْفَى مَزِيَّةً فَضْلِهَا إِلَّا عَلَى ذِي الْمُقْلَةِ الْعَمِيَاءِ
يَا مَظْهَرَ الْحَقِّ الْجَلِيِّ وَمَطْلَعَ النَّوْرِ نَوْرِ السَّنِيِّ السَّافِرِ الْأَضْوَاءِ
(دیوان ابن زمرک، ۱۹۹۷: ۳۶۴)

و یا در اینجا:

يَا مُصْطَفَى وَالْخَلْقُ رَهْنُ الْعَدَمِ وَالْكَوْنُ لَمْ يَفْتِقْ كِمَامَ الْوُجُودِ
مَزِيَّةً أُعْطِيَتْهَا فِي الْقَدَمِ بِهَا عَلَى كُلِّ نَبِيٍّ تَسْوَدُ
(همان: ۵۵۷)

ابن زمرک، با تمسک به حدیث قدسی «لَوْلَا كَمَا لَمَا خَلَقْتَ الْأَفْلَاكَ» و مایه گرفتن از لفظ و مضمون آن، ابیات بسیاری در مدح پیامبر اسلام سرود و علاوه بر آن با به خدمت گرفتن آرایه حسن تعلیل، تصاویر ادبی زیبایی آفرید که در همه آن‌ها پیامبر قطب عالم امکان و محور هستی معرفی می‌شود. آن‌گونه که اگر پیامبر اسلام نبود، ستاره‌ای در آسمان درخشیدن نمی‌گرفت.

وَلَوْلَاكَ لِلْأَفْلَاكِ لَمْ تَجَلَّ نَيْرًا وَلَا قَلَّدَتْ لَبَائِهُنَّ^{۲۳} بِشُّهْبَانِ
(همان: ۴۹۶)

پیامبری که بدون او هستی موجودیت نمی‌یافت و دروازه خلقت قفل بود.

لَوْلَاكَ لَمْ يَكُ لِلْكِيَانِ حَقِيقَةً وَلَكَانَ بَابَ وُجُودِهَا مَقْفُولًا
(همان: ۴۷۸)

این ابیات قبل از هرچیز نشان می‌دهد که آرا و اندیشه‌های دینی و فلسفی و عرفانی موجود در جهان اسلام آن زمان، چنان گسترده و فراگیر بوده که آنچه مطمح نظر اندیشمندان و شاعران شرق اسلامی بود، در ذهن و بر زبان عالمان و

ادیبان غرب اسلامی نیز جریان داشت.

۲-۳. محمد (صلی الله علیه) فاتح سلسله پیامبران

ختم رسل بودن پیامبر برای همگان معروف است؛ اما اول بودن ایشان ناشی از اندیشه عرفانی پیش‌گفته است. مولوی، درباره حضرت محمد (صلی الله علیه)، حدوث و قدم را با هم جمع کرده؛ یعنی برحسب ظاهر، قضیه حدوث و برحسب باطن، قضیه قدم را پرورانده است و بر همین اساس او را هم اول می‌داند و هم آخر. وی در دفتر چهارم مثنوی اش می‌گوید:

گر نبودی میل و امید ثمر	کی نشاندی باغبان بیخ شجر
پس به معنی آن شجر از میوه زاد	گر به صورت از شجر بودش نهاد
مصطفی زین گفت کآدم و انبیاء	خلف من باشند در زیر لواء
بهر این فرموده است آن ذو فنون	رمز نحن الآخرون السابقون
	(مولانا، دفتر چهارم، ابیات ۵۲۳ تا ۵۲۷)

در مولدیه‌های ابن زمرک نیز، علاوه بر بحث قدیم بودن پیامبر و عاملیت او در خلقت جهان، به این عقیده اشاره می‌شود که حضرت محمد (صلی الله علیه) هم اولین و هم آخرین پیامبر است.

مِنْ عَهْدِ آدَمَ مَا زَالَتْ أَوَامِرُهُ	تُسَامُ بِالْمَجْدِ مِنْ آيَاتِهِ الصُّرْحَا
عِنَايَةً سَبَقَتْ قَبْلَ الْوُجُودِ لَهُ	وَاللَّهِ لَوْ وُورِنْتَ بِالْكَوْنِ مَا رَجَحَا
يَا فَاتِحَ الرُّسُلِ أَوْ خَتَمَهَا شَرْفًا	بُورِكَتْ مُخْتِمًا قَدَّسَتْ مُفْتِحَا
	(دیوان ابن زمرک ۱۹۹۷: ۳۷۷)

در مولدیه‌ای دیگر نی، شاهد اشاره شاعر به مسئله قدیم و فاتح الرسل بودن پیامبر

هستیم.

المُصْطَفَى وَكِمَامِ الْكَوْنِ مَا فُتِّقَتْ	وَالْمُجْتَبَى وَبُرُوقِ التَّوْرِ لَمْ تَشَمَّ
---	---

الْفَاتِحُ الْخَاتِمُ الْمَاجِي الَّذِي شَرَّفَتْ
بِهِ الرُّسَالَهٗ فِي بَدءِ وَمُخْتَتِمِ
(همان: ۳۴۹)

۳-۳. خبر دادن کتب آسمانی از پیامبر

یادآوری تکریم پیامبر اسلام توسط دیگر ادیان الهی، از جمله در کتب آسمانی آن‌ها، یکی دیگر از مضامینی است که مولدیه‌سرایان به ذکر آن اصرار دارند. ابن زمرک در چند مولدیه ابیاتی در این معنا دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

وَمَاذَا عَسَى يُثْنِي الْبَلِيغُ وَقَدْ أَتَى
تَنَّاوُكٌ فِي وَحْيٍ قَدِيمٍ وَقُرْآنِ
(همان: ۴۹۶)

یا در جایی دیگر آورده:

قَدْ بَشَّرَ الرُّسُلَ الْكِرَامَ بِبَعْثِهِ
وَتَقَدَّمَ الْكُهَّانُ بِالْأَنْبَاءِ
(همان: ۳۶۴)

۴. معجزات پیامبر

یکی دیگر از محورهایی که در اشعار ابن زمرک بسیار به آن پرداخته شده معجزات پیامبر است. پیامبری که خداوند برای تأییدش معجزات بسیاری به او اختصاص داد.

ذُو الْمُعْجَزَاتِ الْغُرِّ وَالْآيِ التِّي
أَكْبَرْنَ عَن عَدِّ وَعَن إِحْصَاءِ
(همان: ۳۶۴)

یکی از این معجزات قرآن است که به‌عنوان حجتی از جانب پروردگار فرستاده شد تا همچون چراغ راه، مسیر حرکت انسان‌ها را در این دنیا روشن سازد.

وَأْتَيْتَ بِالذِّكْرِ الْحَكِيمِ مُبِيناً
قَدْ فَصَّلْتَ آيَاتَهُ تَفْصِيلاً
(همان: ۴۷۴)

معجزه دیگری که ابن زمرک به آن اشاره دارد، معجزه بازگرداندن خورشید بعد از غروب است.

وَكَفَاكَ رُدُّ الشَّمْسِ بَعْدَ غُرُوبِهَا وَكَفَاكَ مَا قَد جَاءَ فِي الْإِسْرَاءِ
(همان: ۳۶۴)

همچنین به حرکت ابر بر بالای سرش در دوران کودکی اشاره می‌کند، زمانی که با راهبه «متی» دیدار کرده بود.

إِنْ رُدَّتِ الشَّمْسُ مِنْ بَعْدِ الْغُرُوبِ لَهُ قَدْ ظَلَّلَتْهُ غَمَامُ الْجَوِّ حَيْثُ نَحَا
(همان: ۳۷۸)

دو نیم کردن ماه (شق القمر)، از دیگر معجزاتی است که ابن زمرک به نظم می‌کشد؛ معجزه‌ای که در قرآن نیز به آن اشاره شده است: اقتربت الساعة و انشق القمر (سوره القمر: آیه ۱)

وَالْبَدْرُ شَقٌّ لَهُ وَكَمْ مِنْ آيَةٍ كَأَنَّمِ لِي جَادَاتٍ يَبْبِعُ الْمَاءِ
(همان: ۳۶۴)

۵. اعتراف به قصور زبان در مدح پیامبر

شاعر، در کنار برشمردن برخی معجزات پیامبر، به مسئله قصور زبان در ایفای به‌حق فضایل پیامبر اذعان می‌کند و احاطه بر آن‌ها را از توانایی انسان خارج می‌داند. آنچه این اشعار ابن زمرک را از دیگر مدایح او متفاوت می‌کند، دور بودن آن‌ها از تصاویر فنی و خیال‌پردازی و درعوض داشتن عاطفه‌ای است که در تک‌تک ابیات خودنمایی می‌کند. گویی خیال نمی‌تواند در این نوع مدح به همراهی شاعر بیاید. او یکی از شاعرانی است که از صنایعی مانند تشبیه و استعاره در آثار خود بسیار استفاده می‌کرد؛ ولی برخلاف شیوه معمول خود در مدح، که به اغراق و تشبیه و استعاره و بقیه صنایع میل داشت و آن‌ها را فراوان به‌کار می‌گرفت، در مدح رسول اکرم از این عناصر دوری جسته است. گویی شاعر گستره حقیقت محمدی را وسیع‌تر از دامنه خیال خود می‌دانست، آن‌گونه که عنصر خیال تحمل و ظرفیت بیان این حقیقت را ندارد تا بتواند

در حد و اندازه آن مصداق‌ها درآید. از سویی وقتی قرآن به مدح نبی می‌پردازد، چگونه شعر شاعر را یارای ادا کردن حق این مدح باشد؟

وَمَاذَا عَسَى يُنْبِي الْبَلِيغُ وَقَدْ أَتَى
تَنَّاؤُكَ فِي وَحْيٍ قَدِيمٍ وَقُرْآنٍ
(همان: ۴۹۶)

انسانی بزرگ که نامش را خداوند در کتابش آورده است و او را بارها در آن کتاب ستوده است؛ چگونه می‌توان از او سخن گفت.

أَتَى عَلَيْكَ كِتَابُ اللَّهِ مُمْتَدِحًا
فَأَيْنَ يَبْلُغُ فِي عَلِيَاكَ مَنْ مَدَحَا
(همان: ۳۷۸)

برای همین است که انسان بلیغ وقتی قصد سرودن از او می‌کند، زبانش بند می‌آید.

أَتَى عَلَيْكَ بِكِتَابِهِ مَنْ أَنْزَلَ
فَإِذَا الْبَلِيغُ يَزُومُ مَدْحَكَ جَاهِدًا
قُرْآنَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ
أَضْحَى حُسَامٌ لِسَانِهِ مَعْلُولًا
(همان: ۴۷۸)

در همین معنی، در جای دیگری با استفاده از «کم» - خبری که دلالت بر یک عدد نامعلوم دارد- معجزات پیامبر را بسیار و زبان را عاجز از شمارش آنها می‌داند:

كَمْ آيَةٍ لِرَسُولِ اللَّهِ مَعْجَزَةٍ
وَاللَّهُ أَعْطَاكَ مَا لَمْ يُؤْتَهُ أَحَدٌ
تَكَلُّ عَنْ مُنْتَهَاهَا أَلْسُنُ الْفُصْحَا
وَاللَّهُ أَكْرَمَ مَنْ أَعْطَى وَمَنْ مَنَحَا
(همان: ۳۷۷)

۶. توسل و شفاعت خواهی

شاعران مولدیه‌سرا پیامبر را واسطه میان خود و خدا قرار می‌دهند. آنها پیامبری را که نماد کمال و قداست است، شفیع خود می‌دانند و این تقریباً در همه مولدیه‌ها قابل رصد کردن است. البته در این بین، توسل‌ها به دو حالت فردی و اجتماعی تقسیم

می‌شوند. از آنجا که بسیاری از مولدیه‌های اندلسی در شرایطی سروده شد که قلمرو مسلمانان مورد هجوم مسیحیان شمال قرار گرفته بود، شاعران به پیامبر استغاثه می‌کردند و از ایشان استمداد می‌جستند. اما مولدیه‌های ابن زمرک در زمانی سروده شد که تا حدودی آرامش میان مسلمانان و مسیحیان برقرار بود و غرناطه اگرچه تحت شرایطی تحمیلی بود، اما در ازای دادن برخی امتیازات، وضعیتی مستقر و باثبات داشت. از این رو در مولدیه‌های او، استغاثه جای خود را به شفاعت‌خواهی فردی داد. رها کردن از بیم و هراس روز قیامت و غفران گناهان و لغزش‌ها عمده‌ترین درخواست‌های ابن زمرک است. نکته حائز اهمیت دیگر، تمرکز درخواست‌ها روی چشم‌داشت‌های معنوی و اخروی است و شاعر در آن‌ها خواستار وسعت رزق و رفاه در زندگی عادی دنیایی نیست. در نگاه شاعر، پیامبر اسلام مهربان، چراغ راه، دست‌گیر غرق‌شدگان و منجی رنجوران است که حتی عیسی و موسی (علیهما السلام) هم خواهان شفاعت اویند.

فِيَا مَوْلَى الرَّحْمَى وَيَا مُذْهِبَ الْعَمَى	وَيَا مُنْجِدَ الْعَرَقَى وَيَا مُنْقِذَ الْعَانِي
بَسَطْتُ يَدَ الْمُحْتَاجِ يَا خَيْرَ رَاحِمٍ	وَدَنْبِي الْجَانِي إِلَى مَوْقِفِ الْجَانِي
وَسَيْلَتِي الْعُظْمَى شَفَاعَتَكَ الَّتِي	يَلُودُ بِهَا عَيْسَى وَمُوسَى بَنُ عِمْرَانِ

(همان: ۴۹۵)

در جای دیگری نیز، در بسط همین معنا می‌گوید:

عَسَى شَفِيعُ النَّاسِ يَوْمَ الْحِسَابِ	وَمَلَجًا الْخَلْقِ لِرَفْعِ الْكُزُوبِ
يَلْحَقُنِي مِنْهُ قَبُولٌ مُجَابٍ	يَشْفَعُ لِي فِي مُوبَقَاتِ الذُّنُوبِ

(همان: ۵۵۷)

در روز قیامت، روزی که همه چشم‌ها از حیرت خیره می‌شود و هول و هراس همه را فرامی‌گیرد، پیامبر (صلی الله علیه) شفیع آن‌هایی است که به او امید دارند. آن‌هایی که در دریای گناهان شناور بودند.

أَنْتَ الْمَشْفَعُ وَالْأَبْصَارُ شَاخِصَةٌ أَنْتَ الْغِيَاثُ وَهَوْلُ الْخَطْبِ قَدْ قَدَحَا
عَسَاكَ يَا خَيْرَ مَنْ تُرْجَى وَسَائِلُهُ تُنْجِي غَرِيقًا بِبَحْرِ الذَّنْبِ قَدْ سَبَحَا
(همان: ۳۷۸)

این توسلات اغلب با نغمه‌ای اندوهناک و با مسحه‌ای از اضطراب و تردید به سرنوشت همراه است. زاد و توشه‌ای هم که شاعر اغلب برای قبول شدن توسلات خود عرضه می‌دارد، حب خالص به رسول الله و تضرع خالصانه است.

إِنْ كُنْتُ لَمْ أَخْلِصْ إِلَيْكَ فَإِنَّمَا خَلَصْتُ إِلَيْكَ مَحَبَّتِي وَنِدَائِي
(همان: ۳۶۵)

در جای دیگری می‌گوید:

لَمْ أَذْخِرْ غَيْرَ حُبِّ فَيْكٍ أَرْفَعُهُ وَسَيِّلَةً لِكَرِيمٍ يَوْمَ أَلْقَاهُ
(همان: ۵۰۷)

یا در این بیت:

إِنْ كُنْتُ مَا أَعْدَدْتُ زَادًا نَافِعًا أَعْدَدْتُ حُبَّكَ شَافِعًا مَقْبُولًا
(همان: ۴۷۸)

۷. تخلص به مدح امیر

همان‌طور که در مقدمه آمد، مولدیه‌ها در جشن‌هایی خوانده می‌شد که امیر یا خلیفه وقت برپا می‌کرد. از این جهت، مدح این امیر، به سبب مقدماتی که برای سرودن این اشعار فراهم آورده، امری مسلم می‌نمود. در اینجا مجال آن نیست که به تفصیل به عناصر مدح امیر در مولدیه‌ها پرداخته شود؛ با این حال، اوصافی نظیر وارث خصال حمید، پیامبر، فخر اندلس، حامی اسلام و مسلمین و ذکر پیوند نسبی امیر با خاندان پیامبر و انصار او از جمله عناصر مدح در این بخش به‌شمار می‌رود. نکته شایان توجه در این قسمت، بیت تخلص است؛ یعنی بیتی که شاعر با آن، بخش مدح نبی را به

بخش مدح امیر پیوند می‌زند. به نظر می‌رسد ابن زمرک در این زمینه موفق بوده است. او با ظرافت و هوشمندی دست به این انتقال می‌زند:

وَحَصَّ أَنْصَارُهُ الْأَعْلَى صَفْوَتَهُ وَأُسْكِنُوا مِنْ جِوَارِ اللَّهِ أَعْلَاهُ
 أَنْصَارَ مِلَّتِهِ أَعْلَامَ بَيْعَتِهِ مَنَاقِبُ شَرُفَتْ أُنْتَى بِهَا اللَّهُ
 وَأَيَّدَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَى جِهَادَهُمْ وَوَاوَصَلَ الْفَخْرَ أَخْرَاهُ بِأَوْلَاهُ
 الْمُنتَقَى مِنْ صَمِيمِ الْفَخْرِ جَوْهَرُهُ مَا بَيْنَ نَصْرٍ وَأَنْصَارٍ تَهَادَاهُ
 (همان: ۵۰۸-۵۰۷)

شاعر در این فراز از قصیده، پس از برشمردن سلسله‌ای از فضایل پیامبر، واژه «الله» را محور تخلص قرار می‌دهد و می‌گوید: خداوند بهترین برگزیده‌اش را برای تبلیغ دینی که نازل کرده برگزید و در ادامه به یاری کسی آمد که یاد جهاد یاران نخستین اسلام را زنده کرد و فخر اسلام را مستدام گردانید؛ کسی که از قوم بنی نصر و از تبار انصار صدر اسلام انتخاب شد. یا مثل ابیات زیر که باز هم حلقه واسط میان مدح نبی و مدح امیر، خداوند است. خدایی که بر پیامبر درود می‌فرستد؛ در ادامه تاریخ هم، برای اینکه فضل و کرمش بر بندگانش مستدام باشد، به کسی که امر ولایت بندگان را به او سپرد نیز عزت می‌دهد.

إِنْ كُنْتُ مَا أَعَدَدْتُ زَادًا نَافِعًا أَعَدَدْتُ حُبُّكَ شَافِعًا مَقْبُولًا
 صَلَّى عَلَيْكَ اللَّهُ مَا رَكِبُ سَرِي فَأَجَدَّ وَخَدَّ فِي الْقَلَا وَذَمِيلًا^{۲۴}
 وَأَعَزَّ مَنْ وُلَّاهُ أَمْرَ عِبَادِهِ فَحَبَّاهُمْ إِحْسَانَهُ الْمَوْصُولًا
 (همان: ۴۷۸-۴۷۹)

و در مولدیه‌های دیگر، باز هم به همین ترتیب:

لَا تَيَأَسَنَّ فَإِنَّ اللَّهَ ذُو كَرَمٍ وَ حُبُّكَ الْعَاقِبُ الْمَاجِي الدُّنُوبِ مَحَا
 صَلَّى الْإِلَٰهُ عَلَى الْمُخْتَارِ صَفْوَتِهِ مَا الْعَارِضُ انْهَلَّ أَوْ مَا الْبَارِقُ التُّمَحَا^{۲۵}
 وَأَيَّدَ اللَّهُ مَوْلَانَا بِعَصْمَتِهِ بِأَيِّ بَابٍ إِلَى الْعَلِيَاءِ قَدْ فَتَحَا

وَهَذَا الدِّينَ وَالدُّنْيَا عَلَى مَلِكٍ بِسَعْدِهِ الطَّائِرُ المَيْمُونُ قَدْ سَنَحَا
(همان: ۳۷۹)

۸. خاتمه مولدیه

فرازهای پایانی مولدیه‌های ابن زمرک ابیاتی است که در آن، شاعر گاه به تمجید از شعر خود می‌پردازد و سپس آن را به امیر تقدیم می‌کند مثل:

مَوْلَايَ خُذْهَا كَمَا شَاءَتْ بِلَاغَتُهَا غَرَاءَ لَمْ تَعْدِمِ الأَحْجَالَ^{۲۶} وَالْفَرْحَا
كَأَنَّ سِرْبَ قَوَائِمِهَا إِذَا سَنَحَتْ طَيْرٌ عَلَى فَنَنِ الإِحْسَانِ قَدْ صَدَحَا
(همان: ۳۷۹)

گاه نیز، شعر خود را در بیان اوصاف امیر قاصر می‌داند و به این سبب عذر می‌خواهد.

مَنْ لِي بِأَنْ أُحْصِيَ مَنَاقِبِكَ التِّي ضَاقَتْ بِهِنَّ مَذَاهِبُ الفُصْحَاءِ
وَإِلَيْكَ مِنْهَا رَوْضَةٌ مَطْلُوعَةٌ أَرَجَيْتَ أَزَاهِرَهَا بِطَيْبِ ثَنَاءِ
فَأَفْسَحْ لَهَا أَكْنَافَ صَفْحِكَ إِنَّهَا بِكْرُ أَتَتْ تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءِ
(همان: ۳۶۶)

و همچنین، در قصیده‌ای برای پیروزی همیشگی امیر دعا می‌کند.

وَأَطَلْتُ لِكِنِّي أَطْبْتُ وَعَادَتِي أَلْفَى مُطِيباً فِي المَدِيحِ مُطِيلَا
لَا زَالَ نَصْرُكَ كَلَّمَا اسْتَنْجَدْتَهُ لِمُهُمَّ دِينَكَ عَائِداً مَوْصُولَا
(همان: ۴۸۰)

نتیجه‌گیری

۱. با بررسی بخش‌های گوناگون مولدیه‌های ابن زمرک درمی‌یابیم که شاعر از قالب مشخصی در چینش مضامین مختلف قصیده‌اش استفاده می‌کند. بر این اساس که ابتدا با مقدمه‌ای طللی، غزلی در باب سوز و گداز فراق یار یا ذکر روزگار خوش وصال

و با برخی مفاهیم حکمی حاکی از تحسر و افسوس عمر ازدست‌رفته شعرش را آغاز می‌کند و سپس با دو تخلص، ابتدا به بخش مدح پیامبر و در ادامه به بخش مدح امیر وارد می‌شود و سرانجام به خاتمه مولدیه می‌رسد. شاید تکرار مفاهیم، تکنیک‌های پردازش و ترتیب مشخص چینش مطالب در ساختمان مولدیه‌های ابن زمرک از معایب این مولدیه‌ها باشد، اما تعلقات دینی شاعر و نوآوری‌هایی که در عرضه همان مفاهیم تکراری دارد و نیز، علاقه مخاطب مسلمان به خواندن و شنیدن فضایل پیامبر اسلام، این دسته از اشعار شاعر را از دایره یک شعر مناسبتی عاری از عاطفه شاعرانه، که تاریخ مصرف مشخصی دارد، خارج می‌سازد.

۲. در غزل‌واره‌هایی که ابن زمرک به‌عنوان مقدمه مدح رسول آورده، جانب ادب رعایت شده و در آن از وصف سرخی گونه و زیبایی صورت ظاهر خبری نیست. در مقدمه مولدیه، اشاره به نمادهای سرزمین پیامبر و ظواهر طبیعی آن، حالتی دلکش و شورآفرین ایجاد می‌کند و شاعر با تمسک به این ابزارهای تصویرساز، اوج علاقه خود را به پیامبر ابراز می‌دارد. ابن زمرک، مسلمانی اندلسی که تباری شرقی دارد، برای ایجاد رابطه‌ای احساسی با سرزمین اجدادی‌اش دست‌مایه‌های بسیاری را به‌خدمت می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که هم از صحرای نجد و شن‌زارهای سوزانش می‌گوید و هم از واحه‌ها و آبگیرهای کمیابش. او کوه‌های مستحکم و غرش و آذرخش ابرها و نیز، بادها و سفرها و ناقه‌های نیرومندش را وصف می‌کند. در مدیحه‌های ابن زمرک، شرح عشق یک مسلمان اندلسی با شرح دلدادگی‌اش به نبی اسلام درهم می‌آمیزد و در این آمیزش شاعرانه، معیارهای زیبایی و عناصر زمانی و مکانی و طبیعی محیط عشق زمینی شاعر، در چرخشی شاعرانه، به عناصری تبدیل می‌شوند برای شرح عاشقی شاعر به پیام‌آور دینش.

۳. مولدیه‌های ابن زمرک شامل دو تخلص است: تخلص اول برای انتقال به بخش مدح پیامبر است؛ شاعر در آن معمولاً به وصف ناقه یا کاروانیان حج می‌پردازد

که صبورانه رنج راه وصال محبوب (دیدار ضریح پیامبر) را به جان می‌خرند. دوری و فراق همواره یکی از مصائب عشاق روزگار بوده و در عین حال عاملی برای تهییج احساسات عاشقانه شاعر. در عشقی که ابن زمرک اندلسی به پیامبر اسلام ابراز می‌دارد نیز، گویی بُعد واقعی مسافت میان اندلس و جزیره العرب بر درد فراق می‌افزاید و از این منظر، مدیحه شاعر در کنار عناصر و ظواهر ادعایی و شاعرانه‌اش حاوی عناصری عینی و حقیقی نیز هست. تخلص بعدی برای انتقال به مدح امیر است که اغلب خداوند متعال محور این بخش قرار می‌گیرد؛ این‌گونه که شاعر با ذکر کلمه «الله» و آوردن فعلی نظیر «صَلَّى» خواستار درود همیشگی خداوند بر پیامبر می‌شود و در ادامه فعل دعایی دیگری را به خداوند نسبت می‌دهد که معمولاً در تأیید و حمایت امیر وقت است. این‌گونه شاعر بدون اینکه اتصال میان ابیاتش از بین برود، از مدح پیامبر به مدح امیر منتقل می‌شود.

۴. بخش سوم مولدیه به مدح پیامبر اختصاص دارد که ظاهراً در آن، پرداختن به نور محمدی با حقیقت محمدی اصلی‌ترین پذیر است. ذکر معجزات پیامبر، که قرآن و رد الشمس و شق القمر از آن جمله‌اند، و درنهایت شفاعت‌خواهی از او دیگر مضامین این بخش است.

پی‌نوشت

- | | |
|-------------------------------------|---------------------------|
| ۱. گرانادای امروزی | ۲. ریزان |
| ۳. با سرعت رفت | ۴. شکیبایی |
| ۵. سست | ۶. برمی‌گرداند، خم می‌کند |
| ۷. سوز و گداز عشق | ۸. بار سفر بر زمین گذارم |
| ۹. گیاهی خوش عطر | ۱۰. ببیند |
| ۱۱. نیاز و بهانه | ۱۲. باران ربیع‌الاول |
| ۱۳. نو شدن و از پی هم آمدن شب و روز | ۱۴. نیاز و خواسته |
| ۱۵. سرکش | ۱۶. افسارها، جمع رسن |

۱۷. شتری با کوهان بزرگ
 ۱۸. لاغراندام
 ۱۹. کمان خمیده که از آن صدای ناله برمی‌خیزد
 ۲۰. لاغر، جمع نضو
 ۲۱. طی می‌کنند
 ۲۲. دردناک
 ۲۳. گردن، جمع لبّه
 ۲۴. پا بر زمین بکوبد و با سرعت حرکت کند
 ۲۵. دیده شود
 ۲۶. خلخال، جمع حجل

منابع

- قرآن مجید، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
 - آذرشب، محمدعلی، (۱۳۷۵)، الادب العربی و تاریخه، تهران: سمت.
 - آشتیانی، جلال‌الدین، بی تا، مقدمه مشارق الدراری، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
 - ابن الخطیب، لسان‌الدین، (۱۹۷۴)، الاحاطة فی أخبار غرناطة، المجلد الثاني، حقق محمد عبدالله عنان، قاهرة: مكتبة الخانجي.
 - احمد بدوی، احمد، (۱۹۶۴)، أسس النقد الادبی عند العرب، الطبعة الثالثة، قاهره: نهضة مصر.
 - البستاني، بطرس، د.ت، ادباء العرب في الاندلس وعصر الانبعاث، بيروت: دارالجيل.
 - الخفاجی، محمد عبد المنعم، (۱۹۹۲)، الادب الاندلسی التطور والتجديد، بيروت: دار الجيل.
 - دیوان ابن زمرک اندلسی، (۱۹۹۷)، قدم له محمد توفیق الثیفر، تونس: دارالغرب الاسلامی.
 - دیوان البوصیری، (۱۹۵۵)، تحقیق محمد سیدکیلانی، مصر: مطبعة مصطفى البابي الحلبي.
 - دیوان الحمیری، د.ت، تحقیق شاکر هادی، بیروت: مكتبة الحياة.
 - رضوان الدایبة، محمد، (۱۹۸۶)، مشاهیر الشعراء و الكتاب، برگرفته از کتاب نثیر الفرائد ابن الاحمر، بیروت: عالم الكتب.
 - الزرکلی، خیر الدین، (۱۹۶۱)، الاعلام، الطبعة الثانية، الجزء الثامن، بیروت.
 - سالم، محمد محمود، (۱۹۹۶)، المدایح النبویة حتی نهاية العصر الملوکی، بیروت: دارالفکر.
 - صدر، حسن، د.ت، تأسیس الشيعة، طهران: منشورات الاعلمی.
 - ضیف، شوقی، د.ت، عصر الدول و الامارات (الاندلس)، الطبعة الثالثة، قاهره: دارالمعارف.
 - ضیف، شوقی، د.ت، عصر الدول و الامارات (مصر)، الطبعة الثالثة، قاهره: دارالمعارف.
 - عوض الکریم، مصطفی، (۱۹۷۴)، فن التوشیح، مقدمه شوقی ضیف، الطبعة الثانية، بیروت: دارالثقافة.

- فیروز الموسی، (١٤٢٠)، المقدمة الغزلیة للمدحة النبویة الاندلسیة، اللغة العربیة الاردنیة، ربیع الثانی، العدد ٥٧.
- لامعی، احمد، (١٤٢٨)، التشوق إلى الأماكن المقدسة فی المدائح النبویة، بقیة الله، ربیع الاول والثانی، شماره ١٨٧.
- لويس شیخو، أب، (١٩٩٨)، المجانی الحدیثة، حقق فؤاد إفرام البستانی، الطبعة الرابعة، قم: ذوی القربی.
- مبارک، زکی، (١٩٩٧)، المدائح النبوی ومدح أهل البیت، الطبعة الثانية، بیروت: مكتبة الشرق.
- معروف، نايف، (١٩٩٨)، الادب الاسلامی، الطبعة الثانية، دارالفنّاس.
- المقرئ التلمسانی، شهاب الدین، (١٩٦٨)، نفع الطیب من غصن الاندلس، حقق احسان عباس، د.ط، بیروت: دارصادر.
- المقرئ التلمسانی، شهاب الدین، (١٩٤٠)، ازهار الایاض فی أخبار العیاض، حققه ابراهیم الایباری، مصطفى السقا، الجزء الثاني، لجنة التألیف.
- مولانا جلال الدین محمد بلخی (١٣٨٥)، مثنوی معنوی، تهران: نشر پیمان.
- النیفر، محمد توفیق، (١٩٩٧)، دیوان ابن زمرک الاندلسی، تونس: دار الغرب الاسلامی.
- همایی، علامه جلال الدین، (١٣٧٣)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، چاپ دهم، تهران: مؤسسه نشر هما.

